

در برلن جمهوری اسلامی برای بار سوم بر صندلی اتهام می‌نشیند

پس از ترور و دادگاه میکونوس و دادگاه حمید خرسند که به فرمان جمهوری اسلامی در سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت به خبرچینی مشغول بود اینک نوبت ایرج صدری است تا در برلن به نمایندگی جمهوری اسلامی بر صندلی اتهام بنشیند. اسناد مربوط به فعالیت جاسوسی ایرج صدری در بین طیف سازمان‌های مختلف سلطنت طلب به خصوص سازمان مشروطه خواهان ایران در ماه آوریل ۲۰۰۳ در اختیار دادستانی آلمان قرار گرفت. به دنبال تحقیقات دادستانی وی در ماه ژوئن دستگیر شد.

گزارش دادگاه (جلسه اول و دوم)

دادگاه رسیدگی به اتهام جاسوسی ایرج صدری ساعت ۹:۳۰ سه شنبه ۲۶ اوت ۲۰۰۳ در برلن آغاز به کار کرد. در آغاز، ادعای دادرسی توسط دادستان ارشد یوست قرائت شد (یوست نماینده دادستانی آلمان در دادگاه میکونوس و دادگاه حمید خرسند نیز بود). بنا بر ادعای طبق اطلاعات موجود ایرج صدری از سال ۱۹۹۱ در ارتباط با وزارت اطلاعات و سفارت ایران بوده و حداقل در ۳۵ مورد مستند اطلاعات مربوط به اپوزیسیون ایران در خارج از کشور را در اختیار مقامات اطلاعاتی ایران قرار داده است.

بعد از قرائت ادعای متهم در پاسخ به سوالات رئیس دادگاه گفت ۶۵ ساله است، بعد از اتمام دبیرستان برای تحصیل در رشته پزشکی به اتریش رفته و بعد از ۴ سال به دلیل ناراحتی معده به ایران بازگشته است. در ایران در رشته ادبیات آلمانی از دانشگاه فارغ التحصیل شده و به کار در شرکت هواپیمایی پرداخته و در همین زمان به استخدام ساواک در آمده و به هامبورگ سفر کرده است. بعد از چند ماه به عنوان معاون کنسول و مستول امنیت کنسولگری ایران در برلن عربی به کار پرداخته و تا انقلاب در این مقام شاغل بوده. فعالیت او در این دوران جمع آوری اطلاعات از اپوزیسیون ایران بخصوص دانشجویان ایرانی در آلمان بوده است. اطلاعات را از ماموران و خبرچین‌ها جمع آوری می‌کرده. بعد از انقلاب به شیکاگو رفته و سال ۱۹۸۰ یا ۱۹۸۱ به برلن بازگشته. مدتی مدیر کافه رستوران آدلون متعلق به مهدی شریف محمدی بوده و بعد از اختلاف با او یک مغازه به نام بازارچه در برلن باز کرده. بعد از بسته شدن مغازه چند ماه بیکار بوده و سپس به استخدام "درسدنر بانک" در آمده است. بعد از بازنشستگی دوباره با شریف محمدی کار کرده است. از همسر اولش دو دختر دارد که در آلمان دکتر شده‌اند. بعد از طلاق حداقل از سه زن دیگر نام برد. در آلمان با سازمان‌های مختلف سلطنت طلب کار می‌کرده، سازمان "خشم" (حروف اول شعار "حدا-شاه-میهن") را همراه با دوستان قدیمش خطائی و صارمی در هامبورگ بنیاد نهاده و در جلسات و کنگره‌های سلطنت طلبان فعال بوده و در سازماندهی تظاهرات مختلف در شهرهای آلمان شرکت داشته است.

وی در مورد اتهام خود گفت در سال ۱۹۹۱ تلفنی والدینم گفتند که می‌توانند آدرس من را به او واکن بدهند من فهمیدم آن‌ها زیر فشار فرار گرفته‌اند و جمهوری اسلامی از طریق **جمال مبینی** شوهر عمه‌ام می‌خواهد با من تماس بگیرد. مبینی از همکاران قدیم من و عضو ساواک بود. بعد از انقلاب دستگیر شد و پس از شکنجه حاضر به همکاری با جمهوری اسلامی گردید. وی که در وزارت اطلاعات کار می‌کند واسطه‌ی تماس من با یک مقام وزارت اطلاعات به نام **حسین امیری** شد. بعد از صحبت تلفنی با امیری من که نمی‌خواستم والدینم در ایران در خطر قرار گیرند بر خلاف میل قلبیم همکاری با آن‌ها را پذیرفتم و طبق قرار که امیری گذاشته بودم به نیکوزیا (قبرس) رفتم، در فرودگاه نیکوزیا یک نفر ناشناس از طرف امیری بلیط پرواز به ایران را به من داد و به ایران پرواز کردم. چند هفته در ایران بودم. من با امیری در تهران در اتومبیل او ملاقات کردم و در همان اتومبیل هم مقدار زیادی عکس به من نشان داد تا من آن‌ها را شناسایی کنم. امیری به من گفت باید در مورد اپوزیسیون به خصوص همکاران قدیمم اطلاعات جمع آوری کنم و آن‌ها را به آدرسی که به من داد بفرستم. او فقط آدرس یک صندوق پستی در

اختیار من گذاشت. بعد از این که به آلمان بازگشتم تلفنی هم با من تماس داشت، اما من از او شماره تلفنی نداشتم. بعدا به من گفت **حسن مرادی** از سفارت ایران با تو تماس می‌گیرد، آن چه را که او می‌گوید انجام بده. در این مدت در سال‌های ۱۹۹۶ و ۹۷ و ۹۸ به ایران رفتم. در آخرین سفرم به ایران سازمان قضایی نیروهای نظامی من را دستگیر کرد و چون امیری به من گفته بود از رابطه‌ی خود با واواک به کسی چیزی نگویم من هم به آن‌ها چیزی نگفتم. در تمام مدتی که در ایران بودم باید هر روز به آن‌جا می‌رفتم. با امیری تماس گرفتم او گفت چیز مهمی نیست. او به من گفت در آلمان به حسین یزدی، رئیس "سازمان مشروطه خواهان" برلن و خطائی، رئیس "سازمان مبارزان راه آزادی ایران" در هامبورگ بگو می‌توانی کاری کنی که آن‌ها بدون ناراحتی به ایران بیایند. من هم به هر دو نفر گفتم. در آلمان چون یزدی از سفر من به ایران مطلع شده بود به من گفت دیگر در جلسات مشروطه خواهان ایران شرکت نکنم. فکر می‌کنم امیری هم نمی‌خواست دیگر من برایشان کار کنم. من هم از این زمان تماسم با آن‌ها قطع شد. در همین زمان است که داستان آن خانم هم پیش آمد

سوالات رییس دادگاه متکی به بازجویی‌های پلیس و یک مجموعه نوشته به خط متهم بود. متهم در مورد نوشته‌ها گفت این‌ها گزارش‌هایی است که من برای امیری به ایران می‌فرستادم. من از هر گزارش یک کپی برای خود تهیه می‌کردم، این کاری اشتباه و غیر حرفه‌ای بود.

دادستان در سئوالات خود از متهم به موارد متعددی اشاره کرد از جمله نشانه‌هایی دایر بر همکاری متهم با کسنولگری ایران در برلن از سال ۱۹۸۵، تماس‌های مختلف او با مقامات مختلف واواک، ادامه همکاری با واواک تا هنگام دستگیری در ژوئیه ۲۰۰۳، ارسال اطلاعات به ایران از جمله از طریق فاکس، دریافت پول از واواک، خریدن خانه در ایران از پول دریافتی از واواک. متهم که در جریان بازجویی‌هایش فهمیده بود که پلیس مدارک حاوی اطلاعات بیشتر در اختیار ندارد تمام موارد را انکار کرد. او گفت با واواک ایران فقط از طریق صندوق پستی تماس داشته و نمی‌توانسته به ایران تلفن کند. و پول هم از آن‌ها دریافت نکرده است ولی چون نمی‌خواست با آن‌ها کار کند صورت حساب تهیه می‌کرده و می‌فرستاده تا آن‌ها به این نتیجه برسند که چون مامور پرخرجی است دیگر از او کاری نخواهند. دادستان از گزارش‌های خود او خواند که در صورت هزینه‌ی که برای واواک ارسال داشته از جمله مبلغی به عنوان هزینه‌ی تلفن به ایران منظور داشته است. از ارسال این قلم هزینه به ایران می‌توان نتیجه گرفت که او شماره تلفن‌هایی از واواک ایران در اختیار داشته که در مواقع لازم به آن‌ها تلفن می‌کرده و بخشی از اطلاعات را از این طریق می‌فرستاده است. علاوه بر آن تعدادی از گزارش‌های موجود نه به صورت پلی کپی بلکه اصل گزارش است و باید نتیجه گرفت که با فاکس فرستاده شده است نه توسط پست. متهم گفت من بعضی از گزارش‌ها را نمی‌فرستادم به همین دلیل اصل آن‌ها نزد من مانده است.

اولین جلسه دادگاه ایرج صدری در ساعت ۱۵:۵۰ پابان بافت.

دومین جلسه دادگاه ۲۷ اوت ۲۰۰۳

دومین جلسه‌ی رسیدگی به اتهام جاسوسی ایرج صدری ساعت ۹:۳۰ چهارشنبه ۲۷ اوت ۲۰۰۳ در برلن شروع شد.

شهادت کمیسر پلیس

اولین شاهد کمیسر پلیس جنایی برلن در پاسخ به سوالات قضات و دادستان‌ها گفت من مسئول رسیدگی به پرونده‌ی شکایت از ایرج صدری به اتهام تجاوز جنسی به خانم میترا م. (اصل این نام در دادگاه ذکر شد) بودم. من در جریان تحقیق مسئول تحقیقات پلیس بودم. خانم میترا م. به شدت از مقامات ایرانی می‌ترسید. او مقداری کپی نوشته‌هایی به زبان قارسی در اختیار ما گذاشت. گفت اصل نوشته‌ها در محل اصلیش است. فکر می‌کنم او می‌خواست به این طریق برای خودش امنیت ایجاد کند. او به شدت می‌ترسید و حاضر به کمک نبود. او یک آدرس داشت که در آن‌جا زندگی نمی‌کرد. نوشته‌هایی که در اختیار ما گذاشت کپی

پاسپورت و تقاضای صدور پاسپورت و غیره بود. بعد از ترجمه آن‌ها به زبان آلمانی متوجه شدیم با مقامات ایران رابطه دارد. در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ طی ۶ یا ۸ هفته‌یی که در ایران بود نه تنها با دوستان و آشنایانش بلکه با مقامات اطلاعاتی ایران هم رابطه داشته از جمله با جمال مبینی. جمال مبینی افسر مسئول وی در سال ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ در برلن بوده و در دادگاه شاهد صدی بوده است. در ایران در یک حمام سونا با مقامات ایرانی ملاقات داشته است. بالاخره اصل نوشته‌ها در اختیار ما قرار گرفت من با دادستانی موضوع را مطرح کردم و اجازه گرفتیم خانه او را بازرسی کنیم در این بازرسی مقدار زیادی مدرک از جمله چندین تقویم یافتیم که کارهای مهمش را در آن‌ها یادداشت کرده بود. این‌ها دفتر خاطرات نبودند و تنها یادداشت مطالب مهم بودند و گاهی طی مدت طولانی در آن هیچ نوشته نشده بود. او در بازجویی‌ها خود را آماده همکاری نشان می‌داد اما در مورد اتهامات تنها آن چیزهایی را می‌گفت که برایش خوانده می‌شد و می‌فهمید ما می‌دانیم. او هیچ اطلاعی از خودش به ما نداد. او در ایران با شخصی به نام **سلمانی** که مسئول پاسدران خارج از کشور بود تماس داشته. او در اکتبر ۹۹ در یک تظاهرات شرکت داشته و در سال ۲۰۰۲ سعی کرده تلفنی از یک نفر اطلاعاتی در مورد یک جلسه روشنفکران برلن بدست آورد. شاهد در ساعت ۱۰:۳۰ مرخص شد.

شهادت حسین یزدی

شاهد بعدی حسین یزدی در پاسخ به سوالات گفت من از سال ۱۹۹۶ ژورنالیست هستم. از ۲۷ سال پیش که یک بار به کنسولگری ایران رفتم او را می‌شناسم و نمی‌دانم در آن‌جا چه مقامی داشت اما مهم نبود. نمی‌دانم معاون کنسول بوده ولی می‌دانستم در آن زمان با ساواک کار می‌کند چون خودم هم کار می‌کردم. بعد از انقلاب به آمریکا رفت و بعد به آلمان بازگشت او هم مثل ما با انقلاب موافق نبود. ما جمع شدیم و سازمان‌های مختلفی بوجود آوردیم که خیلی بعدتر سازمان مشروطه خواهان و بعد حزب شد. من نمی‌دانم چند سازمان سلطنت طلب وجود دارد من فقط از سازمان خودم خبر دارم. وقتی آدم عضو یک سازمان است نمی‌خواهد از سازمان‌های دیگر چیزی بداند. ما از سفر او به ایران در سال ۱۹۹۸ به این طریق اطلاع یافتیم که یکی از هواداران ما بیمار بود در بیمارستان از شخصی که به عیادتش آمده بود سراغ ایرج را گرفت. او گفته به ایران رفته زن بگیرد و بازگردد. این هوادار خبر را به من داد من هم از صدی خواستم دیگر پیش ما نیاید. این گزارش‌هایی که در مورد ما داده خیلی مهم نیستند. سازمان ما یک سازمان مخفی مثل سازمان‌های چپی‌ها نیست. هر چه درون ما مطرح می‌شود را ما خود چاپ می‌کنیم حتی همراه با عکس. بله آنچه او در گزارش‌هایش نوشته چیزهایی است که ما در روزنامه‌های خود چاپ می‌کنیم. ما در سال‌های اخیر شروع به چاپ روزنامه کرده‌ایم. روزنامه ما همه چیز را می‌نوشت و فقط برای اعضا نبود. بعد از سال ۱۹۹۸ هم گاهی او را می‌دیدم با همه به کافه پی می‌رفتیم و آبجویی می‌خوردیم و راجع به همه چیز جز این موضوع حرف می‌زدیم. ما با هم رابطه دوستی داشتیم. من هیچگاه ندیدم زیاد خرج کند یا اتومبیل سوار شود یا لباس‌های فوق‌العاده بپوشد. در خانه‌اش همه چیزش معمولی بود مثل کسی که با کمک‌های اجتماعی زندگی می‌کند.

بله من در بازجویی به عنوان شاهد گفتم که یک بار در قبل از انقلاب صدی پول یک خبرچینی را که برایش کار می‌کرد نداده بود. نه اکثر کسانی که در سازمان ما هستند افرادی هستند که از قبل از انقلاب طرفدار سلطنت بودند بعد هم اعضای جوان به ما پیوستند ولی همه‌ی اعضای ما اعضای ساواک نیستند، بعضی هستند. بعد از این که کار کردن صدی با جمهوری اسلامی رو شد من گفتم ما باید مفتخر باشیم که ایران برای ما جاسوس فرستاده است، اگر بی‌ارزش بودیم این کار را نمی‌کرد یعنی از طرف ایران پذیرفته شده‌ایم. فکر نمی‌کنم این گزارش‌های صدی به من ضرری برساند من در ایرانی آشنایانی ندارم ولی در مورد دیگران که آشنا دارند شاید. شاهد حسین یزدی در ساعت ۱۱:۴۰ بدون خوردن سوگند مرخص شد.

شهادت علی رضا قلی پور ساعت ۱۳:۰۰

ولی در پاسخ به سوالات گفت من قبلا در ورزش کار می‌کردم و اکنون مدیر یک سوپر مارکت آلمانی هستم. من رئیس سازمان وطن پرستان سلطنت طلب راه آریا مهر هستم. آقای صدری را فقط یک بار در سال ۱۹۹۵ در خانه خانم آلپانیان در برلن دیدم همراه با آقای صارمی. یزدی هم آنجا بود. من دیگر او را ندیدم در سال ۲۰۰۰ بعد از یک تظاهرات در برلن تلفن کرد و گفت تظاهرات خوبی بوده و گفت اگر کاری داری خبر بده برای انجام دهم. (در جریان سوال و جواب معلوم شد یک بار هم شاهد در ۱۱ ژانویه سال ۲۰۰۲ به او تلفن کرده و خبر تظاهرات ۱۱ فوریه ۲۰۰۲ در برلن را به او داده و خواسته در تظاهرات شرکت کند). ببینید در طول ۲۴ سال من او را یک بار دیدم و یک بار او به من تلفن کرد و یک بار من به او. دلیل خاصی ندارد که او را در این مدت ندیدم. من گفته بودم که نظر خوبی راجع به این افراد ساواکی ندارم. در ساواک یک سری افراد خیلی خوبی بودند و اصلا بدرد ساواک نمی‌خوردند و حیف آن‌ها بود و دیگران که ضعف داشتند به خاطر پول دوستی یا چیره‌های دیگر این کار را می‌کردند و ما سعی کردیم با این افراد تماس نداشته باشیم. من با حزب مشروطه خواهان هیچ کتناکتی نداشتم، افراد مختلفی که سابقا چپی بودند یا ساواکی یا ... در این سازمان بودند من برایم جالب نبود. شاهد بدون سوگند مرخص شد.

شهادت حسن عطائی

حسن عطائی در ساعت ۱۴:۰۰ به عنوان شاهد به همراه یک خانم که او را در راه رفتن کمک می‌کرد در مقابل دادگاه حاضر شد. متولد سال ۱۳۰۱ هشتاد ساله. ایرج صدری شوهر خانم منیره (کبرا) عطائی دختر عموی شاهد بوده است.

سوال رییس دادگاه: شغل شما چیست؟

ج: من را ۲۴ سال پیش گرفتند در زمان انقلاب. من را زدند. مجروح کردند. پاهایم را از بین بردند به بیمارستان فرستادند. بدون این که حتی بدانند من که هستم. من از بیمارستان فرار کردم.

س: سوال من چیز دیگری بود شغل شما چیست؟

ج: من فراری هستم.

س: این وظیفه ماست که شغل شما را پرسیم. شغل شما چیست؟

ج: من فراری هستم.

س: اگر باز نشسته هستید و حقوق بازنشستگی دریافت می‌کنید؟

ج: من حقوق دریافت نمی‌کنم، من فراری هستم.

س: پس پیش از انقلاب در ایران چه شغلی داشتید؟

ج: من در اداره‌ی اطلاعات شهربانی بودم. (متهم رییس اطلاعات شهربانی و مدتی رییس کمیته مشترک ضد خرابکاری بوده است).

شاهد در پاسخ به سوالات دادگاه گفت من در آلمان از نام مستعار **هنرفکر** استفاده می‌کردیم اما نه در تماس با مقامات آلمانی. چون می‌خواستند من را بکشند از این اسم استفاده می‌کردم. من خبر ندارم که کوششی علیه جانم انجام گرفته باشد اما فکر می‌کنم اگر بتوانند هنوز هم ما را ترور می‌کنند. من از شغل آقای صدری خبر داشتم او هم از شغل من مطلع بود. اما رابطه‌ی شغلی با هم نداشتیم. بعد از طلاق دادن همسرش در سال ۱۹۹۵ هم گاهی سلام علیکی یا تلفنی با هم تماس داشتیم. گاهی به هامبورگ می‌آمد. من در هامبورگ رییس "سازمان مبارزان راه آزادی ایران" هستم که ثبت شده است. صدری مختصر با من راجع به رفتن به ایران صحبت کرد و گفت از ایران به من تلفن می‌کنند. من مشکوک شدم. اول آقای مبینی تلفن کرد. من مکالمات را ضبط کردم. نه من صحبت با مبینی را ضبط نکردم چون نمی‌دانستم چه موقع تلفن می‌کند. اما چون او گفت آن شخص دیگر چه زمانی تلفن می‌کند من آن را ضبط کردم.

شاهد نوار ضبط صوت را در اختیار دادگاه گذاشت. این نوار در دادگاه پخش و ترجمه شد. در گفتگوی تلفنی فردی که خود را **ناصری** معرفی می کند به عطائی می گفت می خواهد با او ملاقاتی داشته باشد و از جمله راجع به مطالبی مربوط به گذشته که او در جریان آن بوده صحبت کند. عطائی سعی می کرد بداند طرف از کجا تلفن می کند و هر چه بیشتر صحبت را طولانی کند. شاهد گفت دو روز بعد از این تلفن نوار را در اختیار پلیس آلمان قرار داده است. شهادت حسن عطائی در ساعت ۱۵:۲۵ پایان یافت. بنا به خواست دادستان دو قسمت از حکم قطعی شده‌ی دادگاه می‌کونوس در سال ۲۰۰۰ ضمیمه پرونده شد. دومین جلسه‌ی دادگاه در ساعت ۱۳:۳۵ پایان یافت جلسه بعدی دادگاه روز چهارشنبه هفته دیگر